

درباره ناسازگاری میان فقه سیاسی و دولت مدرن

پیرامون کارنامه فکری و پژوهشی داود فیرحی

www.drmahmoudi.com

با گرامیداشت نخستین سالگرد درگذشت او (۱)

مقدمه

در ارزیابی کارنامه فکری و پژوهشی داود فیرحی (۱۳۹۹-۱۳۴۳) بر پایه آثار مکتوب و گفتارهای او، می‌توان از دو قلمرو موازی سخن گفت: یکی فقه سیاسی و دولت در اسلام؛ دو دیگر، پژوهش‌های تاریخی در دو بخش: رخدادهای صدر اسلام و تحولات ایران در دوران مدرن. لازم به ذکر است که ارزیابی جامع کارنامه فیرحی نیازمند مطالعه تمام آثار اوست؛ کاری که به فرصتی فراخ و زمانی دراز نیاز دارد. بنابراین آنچه در این نوشته می‌آید، هرچند با رجوع به آثار او فراهم آمده، اما صرفاً نگاهی اجمالی به کارنامه فیرحی در حد امکان و مجال است. در این نوشتار، درباره کارنامه فیرحی در دو قلمرو یاد شده، نکاتی را بر سبیل ایجاد ذکر می‌کنم.

۱. فقه سیاسی و دولت در اسلام

فقه سیاسی نقطه مرکزی کاوش‌های علمی و فکری فیرحی را دربردارد. او که دانش آموخته دانشگاه و حوزه بود، از سویی با اندیشه‌ها و روش‌های علوم انسانی در دوران مدرن آشنا بود؛ از سوی دیگر، به فقه سیاسی تمرکز و تعلق خاطر داشت. انگیزه و غایت او در پرداختن به ظرفیت‌های فقه سیاسی، از دل‌بستگی او به دین و ایران و بسامان‌شدن وضع مردم و جایگاه کشور حکایت می‌کرد. در دهه‌هایی که فیرحی پایبندی در حوزه و حضوری در دانشگاه داشت، در نوشتارها و گفتارهایش، بین فقه سیاسی و تجدد در رفت و آمد بود. او می‌کوشید ظرفیت‌های فقه در سیاست و اندیشه‌های فیلسوفان و نظریه پردازان سیاسی در جهان، به‌ویژه غرب و جهان اسلام را دستمایه پیوند و تلائم میان دانش فقه سیاسی از سویی و علم سیاست و اندیشه سیاسی از سوی دیگر قرار دهد. او در شگفتی بود که چرا شماری از روشنفکران نسبت به ظرفیت‌های علم فقه بی‌مهری و بی‌توجهی می‌کنند. به باور او، نمی‌توان و نباید نظام دولت در ایران را با چشم‌پوشی نسبت به فقه سیاسی سامان داد و سرمایه فقه را دست نخورده به حال خود رها کرد.

فیرحی چه انتظاری از فقه سیاسی در تدوین نظریه دولت برای ایران امروز داشت؟ آیا او به فقه به مثابه یکی از منابع قانون‌گذاری باورداشت، یا فقه را به‌سان دژی تصور می‌کرد که هر اندیشه و آموزه‌ای برای گام نهادن در آن، باید نخست دقّ‌الباب کند و اجازه بگیرد تا فقه سیاسی رخصت ورود بدهد و سپس مکان و مقام او را در این دژ تعیین کند. فیرحی در یکی از سخنرانی‌های خود با عنوان «فقه و روشنفکری دینی»، (۲) در تاریخ نوزدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۹ آشکارا نظر خود را درباره فقه سیاسی و رابطه آن با قانون ابراز کرد. او درباره منابع قانون‌گذاری با اشاره به بهره‌گیری از قوانین اساسی کشورها گفت که می‌توان از این‌گونه تجربه‌ها نیز بهره‌جست، اما این همه «باید از فیلتر فقه بگذرد. راه دیگری وجود ندارد.» دلالت این نظر فیرحی آن است که قانون‌گذاری در کشورهای اسلامی مانند ایران برپایه احکام فقهی میسر است و هرگاه بخواهیم از سرمایه‌های قانون‌گذاری دیگر کشورها سود بجوییم، باید نخست آنرا به فقه عرضه کنیم. براین اساس، علم فقه حد و میزان بهره‌گیری حقوق‌دانان از سنت‌های قانونگذاری است.

اگر فیرحی به این امر بسنده می‌کرد که می‌توان در قانون‌گذاری از منابع مختلف مانند سنت، فرهنگ، قرارداد اجتماعی، تجربه قانون‌گذاری در جهان و فقه استفاده کرد، این نظر قابل درک و پذیرفتنی بود. به سخن دیگر، قانون‌نویسان می‌توانند برپایه نیاز به منابع لازم در قانون‌گذاری، به علم فقه نیز رجوع کنند و آنچه در این زمینه لازم و مفید می‌دانند، بردارند و به کار گیرند. بر این اساس می‌توان نظامنامه دولت مدرن را با استفاده از منابع گوناگون تدوین کرد. هرگاه در علم فقه نیز ایده‌ها و حکم‌هایی یافتیم که در امر قانون‌گذاری می‌تواند مفید و راهگشا باشد، چرا خود را از این علم بشری در کنار دیگر منابع محروم کنیم؟ به باور من، چنین رویکردی به نحوه قانون‌گذاری در هر دوره زمانی، قابل انجام و راهگشا است و با نظریه دولت دموکراتیک در روزگار ما در تناقض نمی‌افتد.

اما فیرحی به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید. برای او فقه ترازو بود و یا به قول خودش «فیلتر» بود؛ دیگر منابع قانونگذاری باید در این ترازو توزین شوند و از فیلتر بگذرند. به عبارت دیگر، این فقه است که نظام سیاسی را همانند دژی مستحکم و حصنی حصین بنیان می‌گذارد. فقه سنگ بنا و گرانیگاه است. سایر دانش‌ها، فلسفه‌ها و اندیشه‌ها، باید برای مشارکت و مساهمت در تدوین قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه، از شهریار فقه رخصت و اذن دخول بگیرند.

در برابر این دیدگاه، پرسش‌هایی از این دست مطرح می‌شود: آیا قانون‌گذاری و برپایی نظام حکومتی، امور بشری و عرفی است، یا این دو از سوی خداوند تعیین و به مردم تکلیف شده است؟ آیا بر بنیان فقه سیاسی می‌توان قانون‌گذاری کرد و نظامی سیاسی تأسیس نمود که با دموکراسی، حاکمیت مردم، قانون‌گرایی، «برابری در مقابل قانون» و «برابری حقوقی شهروندان با یکدیگر»، هم‌آوا و همراه باشد؟ اصولاً چرا باید فقه سیاسی را

میزان و معیار تدوین قانون و تاسیس نظام حکومتی قرارداد؛ در حالیکه تمثیت امور جامعه یک امر بشری و عرفی است و در اسلام چیزی به نام نظام حکومتی وجود ندارد؟

مشکلات دیدگاهی که فیرحی در این زمینه مطرح کرده است، اندک نیست. گیریم که فقه سیاسی را به عنوان سنگ بنای تدوین قانون اساسی و تشکیل نظام سیاسی پذیرفتیم، آنگاه پرسش این خواهد بود که کدام قرائت از دین و کدام مبنا در صدور احکام فقهی، بایستی مبنای قانون گذاری قرار گیرد؟ می دانیم که فقه مانند هر دانش بشری، دار اختلافات و مشاجرات است. فتواها در عرض یکدیگراند، نه در طول یکدیگر. چگونه در چالش احکام متفاوت و مخالف یکدیگر - که همه فهم فقیهان از شریعت است - می توان بر اساس فقه، قانون نوشت و دستاوردهای حقوقی و قانونی بشری را در ترازوی فقه سنجید؟ از ویژگی های قانون یکی این است که بر حقوق ذاتی بشر نهاده شود؛ دوم، بر اساس عدالت و برابری تدوین شود؛ سوم، بتواند نیازهای امروزی شهروندان را که مهم ترین آنها نظم، عدالت، برابری، عدم تبعیض، حقوق شهروندی، حقوق اقلیت ها و تسهیل زندگی فردی و اجتماعی است فراهم سازد و پاسخ هایی دقیق و روشن به خواسته ها و نیازهای مردم ارائه دهد؛ چهارم، با فصاحت و وضوح تدوین شود و کمترین نیاز را به تفسیر داشته باشد؛ و پنجم، فصل الخطاب باشد به گونه ای که تمامی ارکان نظام سیاسی، تمامی حاکمان در تمام مراتب، همگی ذیل قانون و مطیع بی قید و شرط آن باشند و هیچ مقام سیاسی، برابر یا مافوق قانون نباشد و اجازه نداشته باشد قانون را با استفاده از چیزهایی همانند «تو» و «امتیاز ویژه»، نسخ کند و از جانب خود به گونه ای خودسرانه و تحکمی، قانون بگذارد و بدین سان قانون های مصوب مجلس نمایندگان مردم را تعطیل کند و زیر پا بگذارد (۳).

بدین سان، دیدگاه فیرحی با دشواری روبرو می شود و چنانکه در نوشته ای پیش از این با عنوان «داود فیرحی، در کشاکش فقه سیاسی و تجدد» (۴) نوشتیم، در میانه سنت فقهی و دوران مدرن - که در آن زیست می کنیم - در رفت و آمد به سر می برد. این رفت و آمدها متاسفانه با درگذشت او متوقف شد. فکر می کنم هرگونه سعی میان صفای فقه سیاسی و مروء دولت مدرن بر بنیاد آزادی و عدالت و در نظام مبتنی بر دولت مدرن (دموکراسی)، به جایی نمی رسد و رهرو از هر طرف که برود، جز به وحشت او افزوده نمی شود. این عرصه سراسر بیابان است و راه بی نهایت - که بایستی از آن حذر کرد (۵). در یک کلام، از زهدان فقه سیاسی، نوزاد دولت مدرن سربر نمی آورد.

تجربه نوزایش (Renaissance) در سده شانزدهم میلادی، در این زمینه می تواند درس آموز باشد. اندیشه وران دوره نوزایش که به میراث یونان باستان رجوع کردند تا با اندوخته های فلسفی و علمی آن تجدید عهد کنند، نه مقتضیات روزگار خود را با یونان گره زدند و نه یونان باستان را به عنوان «فیلتر» مورد استفاده قرار دادند تا اندیشه های خود را از آن عبور دهند. آنان کاری دیگر کردند. آن کار این بود که از رهگذر فرآیندی دیالکتیکی

با تلاش‌های فکری مثال زدنی، دستاوردهای نوزایش را به جهان عرضه کردند. آنان از سویی وضع زمانه، پرسش‌های نو و ایده‌های پسا- سده‌های میانه را بررسی و ارزیابی کردند؛ از سوی دیگر، میراث یونان باستان را به دقت بازخوانی، ژرف‌کاوی و نقادی کردند و عناصر زنده و پویای آنرا با اقتباس آگاهانه برگرفتند. آنان از رهگذر مواجهه میان اندیشه‌ها و تجربه‌های فکری و تاریخی خود با میراث یونان باستان بود که به «هم‌نهاد/ سنتز» (Synthesis) نوزایش رسیدند. فیلسوفان و دانشمندان عصر نوزایش، نه یونان باستان را با دوران جدیدی که صدای تولد آنرا پس از پایان سده‌های میانه شنیده بودند، مونتاژ و سرهم‌بندی کردند و نه یونان باستان را خدای ازلی و ابدی خود گرفتند تا همه آنچه را که دوران جدید اقتضا می‌کرد از صافی یونان کهن بگذرانند. به باور من، این فرآیند دیالکتیکی، کلید گشودن درهای بسته میان جهان کهن و جهان نو در بساختن نظام نوین سیاسی دموکراتیک برای ایران امروز و فردا است.

دیدگاه فیرحی در باب فقه سیاسی و نظام سیاسی، گرچه به نظر من موجه و پذیرفتنی نیست، اما به روشنی قابل درک است. او آمیزه‌ای از هوشمندی، تأمل و در عین حال عواطف لطیف انسانی بود. او به واقع دلبسته فقه بود و می‌اندیشید که باید به این سرمایه بشری برگرفته از اجتهاد مبتنی بر شریعت تکیه کرد. چنانکه گذشت، او تا آنجا که به بهره‌جستن از این سرمایه بر حسب نیازهای عصری سفارش می‌کرد، سخنش پذیرفتنی است. مشکل ما در چگونگی بهره‌جستن از فقه در سیاست و حکومت است.

۲. پژوهش‌های تاریخی

فیرحی با پژوهش‌های روشمند و سنجیده، دست به بازخوانی تاریخ صدر اسلام و ایران در دوران مدرن زد. پژوهش‌هایی که از سویی با بهره‌گیری از مفهومی‌های نوین در فلسفه سیاسی همراه بود، و از سوی دیگر نوری به زوایای تاریک مهم‌ترین رخداد‌های این دوره مهم تاریخی افکند. تصویر اجمالی این دو عرصه تاریخ‌پژوهی به ترتیب به قرار زیر است:

الف. پژوهش در تاریخ صدر اسلام

مطالعات فیرحی درباره تحولات صدر اسلام از پیامبر خاتم آغاز می‌شود و سپس زندگی، زمانه و نقش فکری، اجتماعی و سیاسی امامان شیعه را در برمی‌گیرد. سیره سیاسی پیامبر، حاصل پژوهش‌های او درباره برآمدن دین اسلام و زیست و کنشگری پیامبر است. درباره امام علی، افزون بر بحث‌هایی پیرامون برخی از موضوعات مندرج در *نهج‌البلاغه*، به حقوق مخالفان، حکمرانی و بحران‌های اجتماعی، افکار عمومی و مشروعیت، و مسئله

غدیر در سیره وی پرداخته است. در مورد سایر امامان، نقطه کانونی پژوهش‌های او درباره امام حسین است. در این زمینه می‌توان به عنوان نمونه از خطبه امام در منا، هدف اصلاح در نهضت عاشورا، عاشورا و بازگشت به سنت، و مفهوم فساد و اصلاح در نهضت عاشورا نام برد. درباره فاطمه دخت پیامبر، نقش زن در حکمرانی مورد توجه قرار گرفته است. به صلح امام حسن با رویکردی نو پرداخته است. دو خطبه امام سجاد در ارتباط با کوفه و شام را شرح کرده و عصر امام صادق را موضوع پژوهش خود قرار داده است (۶).

پژوهش‌های تاریخی فیرحی در دوران صدراسلام، به صورت گفتار و گفت‌وگو ارائه شده است و ویژگی‌های آنها از این قرار است: نخست اینکه او از تکرار مکررات و نقل مشهورات این دوره تاریخی خودداری کرده و با روش تاریخ پژوهانه و کنارزدن پرده‌ها، آنسوی رخدادهایی را که اغلب ناشناخته بود و یا نادیده گرفته شده، به آفتاب افکنده است. دوم اینکه پژوهش‌های مورد بحث با تجزیه و تحلیل همراه است و در قلمرو فلسفه تاریخ قرار می‌گیرد. سوم اینکه فیرحی در این پژوهش‌ها به پالایش تاریخ صدر اسلام اهتمام ورزیده، به گونه‌ای که حاصل نگرش نقادانه او برای زیست فردی و اجتماعی مردم ایران مفید و کارساز افتد و این میراث تاریخی را موضوع تأمل به وضع گذشته و امروزین ایران قرار دهند. حاصل کلام اینکه فیرحی در کارنامه تاریخی پژوهی این دوران، کاوش در متون اصلی تاریخی، به کارگیری روش، بهره‌مندی از مفاهیم نو و ارزیابی‌هایی سنجیده، نقش خود را به گونه‌ای چشم‌گیر ایفا کرده است. متأسفانه فیرحی فرصت نیافت که گزارش‌های شفاهی برآمده از تاریخ پژوهی خود را به صورت متن مکتوب درآورد و آنها را با افزودن‌ها، پیراستن‌ها و تنقیح و تدقیق لازم، منتشر کند.

ب. پژوهش در تاریخ ایران

فیرحی در تاریخ پژوهی ایران به‌طور عمده سه دوره را مورد توجه قرار داده است: (۱) پیشامد مشروطه، (۲) مشروطه، و (۳) از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ (۷). حاصل این پژوهش‌ها که در کلاس‌های درس و سخنرانی‌های او انعکاس یافته است، دست‌کم از دوره قاجار آغاز می‌شود و تا سال پیروزی انقلاب ایران را دربرمی‌گیرد. او نخستین کشاکش‌ها میان جهان اسلام از جمله ایران با غرب را در ارتباط با کمپانی هند شرقی، جنگ‌های ایران و روس، مواجهه عثمانی به اروپا، و حمله ناپلئون به مصر می‌بیند. او از سه رویکرد تاریخی در ارتباط میان ایران و غرب سخن می‌گوید: نخست، حفظ سنت و تقابل با کلیت تمدن غرب. دوم، شناخت غرب بدون درگیر شدن با آن، با این ملاحظه که کانون یگانه غرب، عملگرایی است. سوم، رویکردی که از یکسو غرب و سنت آن نفی می‌کند و از سوی دیگر به اثبات تجدد و مذهب می‌پردازد. منطق این رویکرد آن است که مذهب با سنت فرق دارد و تجدد نیز با غرب فرق دارد (۸).

می‌توان مهمترین ویژگی‌های مطالعات تاریخی فیرحی را دربارهٔ ایران به قرار زیر صورتبندی کرد: نخست اینکه، فیرحی طرحی مطالعاتی بر اساس ترتیب تاریخی در راه شناخت تحولات فکری ایران در دوران مدرن فراهم می‌کند. دوم اینکه، او در پژوهش‌های یادشده چندان به گزارش‌های سیر رخداد‌های تاریخی این دوره‌ها نمی‌پردازد. گرانیگاه پژوهش‌های او، تمرکز به آثار مکتوب این دوره‌های تاریخی، دسته‌بندی آنها و بازخوانی و کوشش در فهم هر متن، مقایسه میان متن‌ها و نقد هر اندیشه و نظر است. سوم اینکه او در پژوهش‌های خود از جایگاه ایران امروز به گذشته می‌نگرد. او آهنگ آن دارد که چرایی و چگونگی اوضاع بحرانی و آشفتهٔ ایران را از دوران قاجار تا واپسین سال‌های حکومت پادشاهی پهلوی بکاود و در بوتۀ نقد و ارزیابی قرار دهد. پیداست که فیرحی افزون بر این که دلبستهٔ ایران بود، سال‌هایی از عمر پربار خود را صرف گشودن معمای دشوار نابسامانی، بی‌ثباتی، عقب‌افتادگی، توسعهٔ ناموزون و ناتمام، و نظام‌های سیاسی نابرخوردار از نظم و قانون نمود. او عمری در اندیشه و دغدغهٔ مسئلهٔ ایران و آیندهٔ آن بود.

همانند پژوهش‌های فیرحی دربارهٔ صدر اسلام، مطالعات تاریخی متن‌محور او در خصوص ایران نیز اغلب در چارچوب درسگفتارها، سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها باقی مانده است. امید است این کارنامهٔ شفاهی به همت همکاران، دوستان و دانشجویان او، با نظم و ترتیب، به شکل طرحی سامان یافته همراه با امانت‌داری و دقت‌های همه‌جانبه به انجام برسد و به صورت مکتوب درآید و منتشر شود.

نتیجه‌گیری

برآیند بحث من در بارهٔ کارنامهٔ فکری دوگانهٔ داود فیرحی، شامل فقه سیاسی و دولت در اسلام، و پژوهش در تاریخ اسلام و ایران، این است که او در بخش نخست، میان فقه سیاسی و تجدد از آغاز تا پایان در رفت و آمد و کشاکش صادقانه، تلاشگرانه و صبورانه بود، اما مفردات طرح او به‌ویژه فقه سیاسی و دولت قانون‌گرا، به همبستگی و انسجام درونی نرسید. این بی‌فرجامی به علت کوتاهی فیرحی در این عرصه نبود، بلکه به نظر من به دلیل ناممکن بودن جمع میان فقه و دولت مدرن است؛ هرچند - چنانکه در این نوشتار آمد - فقه می‌تواند در بهترین حالت، به عنوان یکی از منابع قانون‌گذاری، در موارد لازم، محل رجوع حقوق‌دانان در تدوین قوانین موضوعه قرارگیرد. اما کار فیرحی در بخش دوم از نظر طرح، منابع، روش پژوهشی و دستاوردهای نوی که عرضه کرد، کوششی موفق، کارآمد و تأثیرگذار بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله، نخست به درخواست مدیرمحرترم دوفصلنامه *پنداشت* نوشته شد و به همت ایشان در شماره اول آن (اسفندماه ۱۳۹۹) به چاپ رسید. سپس به دلایلی نسبت به بازنشر آن، در وبسایت، کانال تلگرامی و صفحه فیس‌بوک‌ام و نیز دیگر رسانه‌ها اقدام نکردم. متن کنونی پس از بازبینی، تکمیل و ویرایش جدید، عرضه می‌شود.

۲. کانال تلگرامی داود فیراحی: @feirahi

۳. الف. سید علی محمودی (۱۳۹۸)، «قانون اساسی، متن ناتمام؛ نقد حقوق ملت و قیود شرعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، ماهنامه *ایران فردا*، شماره ۴۸، فروردین و اردیبهشت ماه، وبسایت سید علی محمودی: www.drmaahmoudi.com

ب. سید علی محمودی (۱۳۹۹)، «سنجش رابطه شرع و قانون، و بازتاب آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، در *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تحولات حقوق کیفری کشورهای اسلامی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و بنیاد حقوقی میزان.

۴. کانال تلگرامی سید علی محمودی: @Drmaahmoudi7، وبسایت مشق‌نو: mashghenow.com

۵. از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت

حافظ

۶. کانال تلگرامی داود فیراحی

۷. داود فیراحی، «درسگفتار راه سوم»، کانال تلگرامی

۸. داود فیراحی، «درسگفتار راه سوم»، کانال تلگرامی